

## مکانت زن در قرآن

آیه الله جعفر سبحانی

زن در اسلام جایگاه بلندی دارد و در قرآن حکیم توجه ویژه ای به او شده است و از آنجا که این موضوع گسترده است، بحث را در این زمینه بر موضوعات ذیل متمرکز می کنیم:

یک: نگاهی به طبیعت و نحوه تکوین و روحیه او.

دو: نگاهی به حقوق او.

سه: وظایفی که بر عهده او قرار گرفته است.

همه این موارد را در پرتو قرآن مورد بررسی قرار خواهیم داد.

اینها، عناوین اصلی بحث ما هستند و بسا که در میان سخن چیزهای دیگری هم به اقتضای بحث مطرح شوند.

یک: نگاهی به طبیعت و چگونگی تکوین و روحیه زن

پرتو اسلام در روزگاری دمیدن گرفت که جنس زن، نه در جزیره العرب و نه در دیگر تمدنهای موجود در

آن روزها، هیچ گونه

ارزش یادکردنی نداشت، و کاوشهای فلسفی در روم و یونان بر محور این دور می زد که زن یا از جنس حیوانات

است یا از جنسی میانه که بین حیوان و انسان واسطه می شود، و مرد، هنگامی که زنش دختری می زاد آن را به

فال بد می گرفت و چهره اش سیاه می شد، درحالی که از نگاه های سنگین خویشانش پنهان می گشت؛ گویی لکه

ننگی بر پیشانی اش خورده است، خداوند می فرماید:

«و إذا بشر أحدكم بالأنثی ظلّ وجهه مسوداً و هو كظیم. یتواری من القوم من سوء ما بشر به أيمسكه علی هون

أم یدسه فی التراب ألا ساء ما یحکمون» نحل/۵۸-۵۹

و چون یکی از آنها را به دختری مژده دهند از شدت غم رخسارش سیاه شده دلتنگ می شود. و از این عار

روی از قوم خود پنهان می دارد و به فکر می افتد که آیا آن دختر را با ذلت و خواری نگه دارد و یا زنده به خاک

گور کند، آگاه باشید که بد می کنند.

بدین گونه مرد را در اثر جهل به کرامت و فضیلت زن، چاره ای جز زنده به گور کردن دخترانش و کشتن آنها به

گمان آن که کار نیکویی می کند نمی ماند، چنان که قرآن به تقبیح آن برخاسته می گوید:

«و اذا المؤمنة سئلت. بأی ذنب قتلت» تکویر/۸-۹

و هنگامی که از دختران زنده به گور شده باز پرسند، که آن بی گناهان به چه جرم و گناه کشته شدند.

در دل اقیانوس چنین اندیشه های غرورآمیز سبک سرانه ای، قرآن کریم را می بینیم که زن را به عنوان نیمی

از نهاد انسانیت چنین توصیف می کند:

«یا أيها الناس إنا خلقناکم من ذکر و أنثی و جعلناکم شعوباً و قبائل» حجرات/۱۲

ای مردم ما همه شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و آن گاه شعبه های بسیار و فرقه های مختلف گردانیدیم.

زن چونان مرد، بی هیچ تفاوتی دست در دست هم بنیاد جامعه را پی می ریزند.

از سوی دیگر قرآن برای زن آفرینشی جداگانه و همسان خلقت مرد قائل است بی آن که زن از مرد پدیده آمده باشد، بر خلاف سفر تکوین تورات که بر آن است که زن از یکی از دنده های آدم آفریده شده است. خدای سبحان با کشیدن خط بطلان بر این اندیشه ای که در کتاب الهی (تورات) نفوذ کرده گوید:

«یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بثّ منهما رجالاً كثيراً و نساءً»

نساء/۱

ای مردم بترسید از پروردگار خود، آن خدایی که همه شما را از یک تن بیافرید و هم از آن، جفت او را خلق کرد و از آن دو تن خلقی بسیار در اطراف عالم از مرد و زن برانگیخت.

نفس واحده، همان آدم و حوا است که نسل جوامع انسانی به آن دو می رسد، و معنای «خلق منها» این است که از جنس آن آفرید، چنان که: الخاتم من فضاء، یعنی: انگشتی از جنس نقره است، بنابراین زوجین، همسانند و اگر این همسانی نبود حیات انسانی قوام نمی گرفت.

از این آیات چنین نتیجه می توان گرفت که هر یک از زن و مرد، انسانی است کامل و در این مورد هیچ کاستی ای در انسانیت زن وجود ندارد و در پرتو این نکته، جدایی افکندن میان آن دو از این بابت بر هیچ پایه درستی استوار نیست.

عنایت الهی شامل حال انسان شده است که او را برترین آفریدگانش قرار داده و خورشید و ماه را مسخر او ساخته است و این کرامت را تنها به مرد اختصاص نداده، بلکه همه فرزندان آدم را مشمول آن کرده است، چنان که گوید:

«و لقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البرّ و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممّن خلقنا

تفضیلاً» اسراء/۷۰

و ما فرزندان آدم را بسیار گرمی داشتیم و آنها را به مرکب خشکی و دریا سوار کردیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه آنها را روزی دادیم و بر بسیاری از آفریده ها برتری و فضیلت بخشیدیم.

و برای چنین کرامت فراگیری زن و مرد را در یک کفه نهاده، بنابراین هر یک از آن دو که بگردد و کار نیک کند در برابر خدای تبارک و تعالی یکسان است و یکسان پاداش می بیند:

«من عمل صالحاً من ذکر أو أنثی و هو مؤمن فلنحییته حیاة طیبة و لنجزینهم أجرهم بأحسن ماکانوا یعملون»

نحل/۹۷

هر یک از مرد و زن که کار نیکی به شرط ایمان به خدا به جای آرد ما او را در زندگانی خوش و با سعادت زنده می گردانیم و پاداشی بسیار بهتر از عمل نیکی که کرده به او می دهیم.

از جمله چیزهایی که دیدگاه قرآن را در باب آفرینش زن روشن می دارد، این است که حرمت نفس زن را چونان حرمت نفس مرد قرار داده و کشتن هر یک از آن دو را معادل کشتن تمامی مردم فرض کرده است:

«من قتل نفساً بغير نفس أو فساد فی الأرض فکانما قتل الناس جمیعاً و من أحیاهما فکانما أحیی الناس جمیعاً»

مائده/۳۲

... هر کس نفسی را بدون حق و یا بی آن که فساد در زمین کرده باشد بکشد، مثل آن باشد که همه مردم را

کشته ...

بنابراین کشتن زن در نزد خداوند همچون کشتن مرد است و هر که یکی از آن دو را به قتل برساند گویا همه مردم را به قتل رسانده است، آیا تکریم و بزرگداشتی بالاتر از این می توان تصور کرد؟

و از جمله چیزهایی که نشان می دهد که اسلام به هر دو یکسان می نگرد این است که درمقام قصاص، «نفس» را موضوع پاره ای از احکام قرار می دهد؛ بی آن که مرد بودن را معیار بداند:

«أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصًا» مائده/۴۹  
... نفس را در مقابل نفس قصاص کنید و چشم را به مقابل چشم، و بینی را به بینی، و گوش را به گوش، و دندان را به دندان، و هر زخمی را قصاص خواهد بود...

حتی خدای سبحان کسی را که بر طبق این آیه حکم نکند به عنوان ظالم وصف می کند و می گوید:

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»

هر کس به خلاف آنچه خدا فرستاده حکم کند چنین کسی از کافران خواهد بود.

پیامبر اکرم خون مسلمانان را در یک ترازو می نهد و ذمه همه را به عنوان یک ذمه توصیف می کند:

«المسلمون تتكافأ دماؤهم، و يسعی بذمتهم أدناهم، وهم يد علی من سواهم»

(مسند احمد/۲-۱۹۲)

بدین گونه هر یک از مرد و زن در پناه دادن به فردی از مشرکان، در لزوم احترام برابری و مشارکت دارند. آری مشارکت مرد و زن در قصاص، با مشارکت شان در مقدار دیه ملازمت ندارد، زیرا معیار در قصاص غیر از معیار در دیه است. بنابراین هر کس در حق انسانی جنایت کند قصاص می شود به این اعتبار که اگر کسی انسانی را معدوم کرده باشد خود معدوم می گردد.

ولی معیار در تعیین دیه، مشخص کردن ضرر و زیان مادی است که به خانواده می رسد و بی گمان زیان خانواده به سبب نبود مرد سرپرست، بیش از زیان آن به سبب نبود زن خانواده است، پس بنابراین به رغم آن که مصیبت فقدان آن دو همانند یکدیگر است، میزان دیه زن نصف میزان دیه مرد تعیین گردیده، و این به معنای اختلاف درجه انسانیت آن دو نیست.

تا اینجا واقعیت آفرینش هر یک از مرد و زن روشن شد و نیز معلوم شد که این دو از این جهت همسانند و از یکدیگر تمایزی ندارند.

و اما در باب آنچه به امور روانی و روحی زن و مرد بر می گردد باید گفت، بی گمان در اینجا فرق آشکار و روشنی میان مرد و زن وجود دارد و آن این است که زن عاطفه ای خروشان و شورانگیز دارد که سرشار است از سوز و عطوفت و لطافت، و روحی دارد ظریف و حساس. دست آفرینش این عاطفه را در وجود او به ودیعت نهاده تا با مسئولیتی که بر دوشش گذاشته شده هماهنگ باشد، نظیر پرورش فرزندان که توأم با مشقت ها و دشواری های بسیاری است که به طور معمول از عهده تحمل مرد بیرون است، حال آن که مرد چنین عواطف شورانگیزی ندارد، زیرا برای وظایف دیگری آفریده شده که شدت و خشونت می طلبد متناسب با مسئولیتهایی که بر دوشش نهاده شده است. بنابراین، عواطف سرشار اگر با شدت و خشونت قرین شود، زندگی نغمه ای موزون می یابد و خندان و با طراوت می شود.

دو: نگاهی به حقوق زن در قرآن کریم

زن در اسلام از حقوق گسترده ای بهره مند است که فقیهان در کتابهای خود در ابواب ویژه ای از آنها بحث کرده اند و ما در اینجا حتی نمی توانیم به اندکی از آنها اشاره کنیم چه رسد به همه آنها، در اینجا پاره ای از آنها را اقتباس می کنیم.

قرآن کریم در زمانی نازل شد که زن از ساده ترین حقوقش حتی حق ارث محروم بود، بلکه چونان اموال به عنوان میراث به دیگران داده می شد، در چنین فضای آکنده از حق کثی، خداوند فرمود:

«للرجال نصيب مما ترك الوالدان والأقربون وللنساء نصيب مما ترك الوالدان والأقربون مما قل منه أو كثر نصيباً مفروضاً» نساء/۷

برای فرزندان پسر، سهمی از ترکه والدین و خویشان است و برای فرزندان دختر نیز سهمی از ترکه والدین و خویشان، چه مال اندک باشد یا بسیار، نصیب هر کس از آن معین گردیده.

و بدین سان یوغی که برگردن زن نهاده و میان او و میراثش حایل شده بود در سوره ای با نام زنان - یعنی سوره نساء - شکسته شد و زن از حیث میراث، گاهی هم وزن مرد و گاه کمتر از او و گاهی هم بیشتر از او، بر حسب مصالح، میراث برد.

اینکه شهرت دارد که میراث زن پیوسته از میراث مرد کمتر است، نشانی از حقیقت ندارد، بلکه باید بگوییم سهم و فریضه زن چنان که واضح است در میان برابری و کمتری و بیشتری در نوسان است؛ بدین گونه که اگر مورث، پدر و مادر باشد مرد دو برابر زن ارث می برد، و اگر مورث فرزند باشد، پدر و مادر به تساوی ارث می برند. چنان که خداوند می فرماید:

«لکل واحد منهما السدس» نساء/۱۱

و فرض هر یک از پدر و مادر، یک ششم ترکه است.

و اگر زنی بمیرد و از او شوهر و دختری بازماند، دختر نیمی از ثروت او ارث می برد و شوهر یک چهارم از آن، بنابراین در اینجا زن دوبرابر مرد ارث می برد، چنان که خدای سبحان می فرماید:

«فلکم الربع مما ترک من بعد وصیة یوصین بها أو دین» نساء/۱۲

و اگر فرزند باشد ربع خواهد برد، پس از خارج کردن حق وصیت و بدهی که به دارایی آنها تعلق گرفته است. و دیگر صور فرایضی که فقها به شرح آنها پرداخته اند.

در هر حال اختلاف در سهم میراث، پیرو ملاکهایی ویژه است که حاصل جمع آنها دو عنوان نزدیک تر بودن و مسئولیت انفاق است، بنابراین نزدیک تر، مانع دورتر می شود (فالأقرب یمنع الأبعد) چنان که کسی که بار انفاق را بر دوش می گیرد از دیگران بیشتر ارث می برد. از جمله حقوق، آزادی مالی زن است که غرب تا همین دوران اخیر بدان دست نیافته بود، چنان که خدای سبحان می فرماید:

«للرجال نصيب مما اکتسبوا وللنساء نصيب مما اکتسبن و اسألوا الله من فضله إن الله کان بکل شیء علیماً»

نساء/۳۲

هر که از مرد و زن از آنچه به دست آورند بهره مند شوند و هر چه می خواهید از فضل خدا در خواست کنید که خدا به همه چیز دانا است.

کدام سخن روشن تر و والاتر از این تواند بود که جدا بودن هر یک از مرد و زن را از بابت حقوق و دارایی ها و بهره وری از آنها اعلان می دارد.

مهر، هدیه ای است از طرف مرد به زن و تأثیر بسزایی در احیای شخصیت زن و بقای پیوند زوجیت دارد، بنابراین اگر مردی بر اساس مهریه ای که گریزی از پرداخت آن نیست ازدواج کند بر او لازم است که آنچه را که بخشیده است پرداخت نماید، خداوند می فرماید:

«وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً» نساء/۴

و مهر زنان را در کمال رضایت به آنها بپردازید.

آری، اگر زن به طیب نفس، مهر خود را بخشید مرد مجاز است آن را بگیرد؛ مانند هر نوع بخششی که در آن رضایت بخشنده شرط است:

«فَان طَبْن لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا» نساء/۴

پس اگر چیزی از مهر خود را از روی رضا و خشنودی به شما بخشیدند برخوردار شوید که شما را حلال خواهد بود.

قرآن مردی را که بر زنش تنگ بگیرد و با او بد رفتاری کند تا از مهرش دست بردارد، محکوم می نماید. خداوند می فرماید:

«لَا تَعْضَلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مَبِينَةٍ وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» نساء/۱۹

بر آنان سخت گیری نکنید که قسمتی از آنچه مهر آنها کرده اید به جور بگیرید، مگر آن که عمل زشتی از آنها آشکار شود، و در زندگانی با آنها به انصاف رفتار نمایید.

سپس بار دیگر تأکید می کند که اگر مرد به زنش مال زیادی بدهد، دیگر نمی تواند آن را از او پس بگیرد:

«وَ إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قَنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَ بِهَتَانَا وَ إِثْمًا مَبِينًا»

نساء/۲۰

اگر خواستند زنی را رها کنید و زنی دیگر اختیار نمایید و مال بسیار مهر او کرده اید نباید چیزی از مهر از او بازگیرید، آیا با تهمت مهر او را می گیرید؟ این گناهی است فاش و زشتی این کار آشکار است.

سه: وظایف نهاده شده بر دوش زن

تعاون و همکاری میان افراد جامعه شرط بقای آن است، اگر همکاری را از قاموس جامعه حذف کنیم از هم فرو می پاشد، و خانواده جامعه ای است کوچک و خشت اول جامعه بزرگ، بنابراین حیات خانواده جز با همکاری قوام نمی گیرد، و حقیقت همکاری عبارت است از این که هر فردی حقی دارد بر دیگران و حقی دارند دیگران بر او، و این نکته ای است که قرآن حکیم آن را به صورتی جامع و رسا چنان بیان کرده که هیچ کس را نرسد که آن را چنان بیان کند:

«وَ لِهِنَّ مِثْلَ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» بقره/۲۲۸

و زنان را بر شوهران حق مشروعی است، چنانچه شوهران را بر زنان.

معنای این آیه از طریق در نظر گرفتن خانواده اسلامی روشن می گردد، بدین گونه که مسئولیت زن حضانت و تربیت کودکان است و این کار آسانی نیست و جز مادری که قلبش به آهنگ عطوفت و مهربانی می زند نمی تواند عهده دار آن گردد.

کسی که بپندارد نقش پرورشی در ایفای چنین وظیفه ای جانشین نقش مادری تواند شد به خطا رفته است و از تأثیرات منفی ای که این کار بر روح و روان کودک می گذارد غفلت کرده است.

در برابر این حقوق، مرد نیز حقوقی بر عهده دارد که در برآوردن نیازهای ضروری زندگی و آنچه مربوط به کمال زن است از آن ناگزیر است:

«و الوالدات یرضعهن اولادهنّ حولین کاملین لمن أراد أن یتّم الرضاعة» بقره/۲۳۳

و مادران بایستی دو سال کامل فرزندان خود را شیر دهند؛ آن کس که خواهد فرزند را شیر تمام دهد. چنان که به مسئولیت مرد هم چنین اشاره می کند:

«و علی المولود له رزقهنّ و کسوتهنّ بالمعروف لا تکلف نفس الا وسعها» بقره/۲۳۳

و به عهده صاحب فرزند است که خوراک و لباس مادر را به حدّ متعارف بدهد، هیچ کس را تکلیف جزبه اندازه طاقت نکنند.

پس هر یک از زوجین سعی می کند ستون خانواده را بر پا دارد و بدین گونه زن یار مرد می شود و مرد یار زن و زندگی آنها پاک و مرفه می گردد.

آنچه گذشت، نگاهی گذرا بود به مشخصات زن در قرآن و در اینجا مباحث بیشتری وجود دارد بویژه پیرامون آزادی فرهنگی و اجتماعی و سیاسی از دیدگاه قرآن که در سده های اخیر مطرح شده و به مجالی دیگر وا می نهمیم. اما اینجا چند نکته مهم وجود دارد که بدانها می پردازیم:

#### مساوات، یا عدالت

غرب موضع مساوات میان مرد و زن را پیش می نهد و مرادش آن است که این دو بی استثنا به معرکه زندگی وارد شوند تا دوش به دوش هم تمامی کارها را چه با طبع و طبیعت هر یک سازگار باشد یا نه، عهده دار گردند. این چیزی است که غرب پیشنهاد می کند، بنابراین زن ناگزیر است که با مرد در میدانهای جنگ و سیاست و رهبری و در عرصه های کار و بهره وری مشارکت کند. هیچ عرصه ویژه ای برای مرد یا زن نمی گذارد، جز آن که به بهانه مساوات هردو را به آن سوی می کشاند.

اما قرآن عدالت میان مرد و زن را پیشنهاد می کند و با مساوات به مخالفت برمی خیزد، زیرا بسا که مساوات بر ضد عدالت باشد و بسا که با سرشت آن ناهماهنگ است و آن کس که مدعی مساوات است گویی تمایزات روحی و غریزی این دو جنس را منکر شده و با آنان چنان رفتار می کند که گویی انسانهایی هستند که غرایز فطری از آنها سلب شده و رمقی جز انجام کارهای محوّل به آنها برای شان باقی نمانده است. این موضوع مهمی است که نیازمند توضیح و تبیین است تا از طریق آن دیدگاه قرآن روشن گردد. برابری انسانها به معنای برابری در همه زمینه ها و نیروها و غریزه ها و روحیه ها نیست، به طوری که دو جنس زن و مرد چونان جنس واحدی به نظر آیند که جز در ظاهر هیچ اختلافی با هم ندارند و کسی که این را بگوید، فقط زبانش آن را می گوید، ولی عقلش به انکار آن برمی خیزد.

بی گمان میان جنس مرد و جنس زن تمایزات ذاتی و عرضی ای وجود دارد، تمایزات ذاتی به خلقت آن دو بازمی گردد و تمایزات عرضی بر حسب شرایط و محیط آنها، ملازم وجود آنها می گردد، و در نتیجه این دگرسانی ها پایه تفاوت آنها در حوزه مسئولیتها و احکام می شوند.

اسلام، فطرت و خلقت زن را معیار یگانه تشریح و قانونگذاری خود قرار داده است و تشریح برپایه فطرت در طی قرون گام به گام آن جلو آمده است و این راز جاودانگی تشریح اسلامی است، ولی قانونگذاری ای که فطرت را از نظر

می افکند و برای مرد و زن به یک سان قانون جعل می کند بسا که با فطرت و خلقت ناهماهنگ می افتد و تعارضی میان قانون و مورد آن می افکند؛ چنان که امروز در تمدن غرب مشاهده می کنیم.

چند شبهه و چند پاسخ

۱. «الرجال قوأمون علی النساء»

خدای سبحان اداره امور خانواده را به مردان وا گذاشته است نه زنان، به این معنی که مرد ریاست اموری را بر عهده دارد که قوام خانواده به آنها می باشد، زیرا اداره خانواده وابسته به دو امر تحقق یافته در وجود مرد است که زن فاقد آن دو است:

۱. نیرو و توان تحمل مشکلات.

۲. هزینه کردن و رفع نیازمندی های مالی.

در بیشتر موارد، مورد اول در مرد بیشتر است و درمورد هزینه کردن و انفاق، اسلام اداره امور مالی خانواده را بر مرد واجب کرده، بنابراین مرد است که می باید در جهت اداره امور خانواده اش بار مشکلات را بر دوش کشد. خدای سبحان به این اداره و اینکه جزء صلاحیت های مرد است چنین اشاره کرده است:

«الرجال قوأمون علی النساء»

چنان که به این دو شرط نیز چنین اشاره کرده : ۱. «بما فضل الله بعضهم علی بعض» ۲. «وبما أنفقوا من أموالهم» (نساء/۳۴)

به واسطه آن برتری که خدا بعضی شان را بر بعضی داده است، و هم به واسطه آن که مردان از مال خود نفقه دهند.

که مراد از آن برتری در نزد خداوند و در ترازوی قرب الهی نیست، بلکه مراد تفوق بر جنس دیگر است از جهت تحمل و صبر و استقامت در برابر مشکلات، که امری است تکوینی و انکار نشدنی، و کسی که آن را انکار کند، فقط به زبان آن را انکار کرده و نه در دل، و مراد از برتری همین است.

اما دومین امر، امری است تکلیفی که خدای سبحان آن را بر دوش مرد نهاده و مرد به سبب آن اولویت اداره امور خانواده را نسبت به زن یافته است و بر این اساس زندگانی اجتماعی جریان یافته است. اینجا اگر انتخابی طبیعی نیز در کار بود مرد به طور طبیعی برای اداره خانواده برگزیده شده بود و این مورد امضای شارع نیز قرار گرفته است.

معنای قوأمیت همین است و در آن هیچ نوع فروکاستنی از کرامت زن دیده نمی شود، آری تفسیر قوأمیت به سلطه گری بر زن و اجحاف در حق او و دخالت در اموری که بیرون از رابطه زناشویی است پذیرفته نیست و کسی که آیه یادشده را چنان تفسیر کند بر خداوند افترا بسته است.

بدین گونه اداره خانواده و طراحی آن برای آینده ای برتر، بر حسب توانایی یک چیز است، و انکار حق زن و سلطه گری بر او و اجحاف در حق او چیزی دیگر، و کسی که این دو را با یکدیگر خلط کند بی گمان از جاده صواب به دور افتاده است.

۲. چند همسری

از جمله مسائلی که غربیان و نهادهای مدافع حقوق زن در باب آن سر و صدا کرده اند مسئله تجویز چند همسری است که اسلام آن را تشریح کرده است و استدلال آنها در این کار این است که مجاز شمردن چند همسری، اولاً موجب رنجش زن می شود، و ثانیاً با برابری مرد و زن ناسازگار است. در اینجا می کوشیم این دو نکته را روشن کنیم:

بی گمان اصل در تشکیل خانواده این است که مرد خود را کنترل کند و جهت رعایت حال زن اول خود از ازدواج دوم خودداری نماید. و باز از جمله چیزهایی که هیچ شک و تردیدی در آن نیست این است که منحصر کردن هر یک از زن و مرد خود را به دیگری، مایه حفظ پیوندهای خانوادگی است که برقراری اطمینان دوطرفه میان زوجین از این مسئله پرده بر می گیرد.

با این اعتراف، بسا که مرد در شرایط و حالاتی قرار می گیرد که ناگزیر می شود، به یک زن بسنده نکند و این نیز قابل انکار نیست؛ از جمله وقتی که زن مدت زیادی بیمار، یا دچار نازایی و یا سرد مزاج باشد و نتواند نیازهای جنسی مرد را برآورد، یا مرد مدت قابل توجهی در مناطق دور دست ساکن شود، در چنین شرایطی مرد نمی تواند به یک زن بسنده کند، در برابر او - با صرف نظر از مجاز بودن چند همسری - دو راه بیشتر وجود ندارد:

نخست: اینکه شهوت خود را مهار کند و فعالیت و نشاط خود را محدود سازد.

دوم: اینکه به وادی فساد و فحشا فرو غلتد.

اما راه نخست، جز مردان مرد از عهده آن بر نمی آیند. و اما راه دوم مخالف کرامت و شرافت مرد است و پیامد آن زیان یا فتن جسم و روان او خواهد بود.

وقتی این دو راه بر او بسته شوند ناگزیر راهی جز این نمی ماند که زنی به صورت عقد رسمی و با مهر و نفقه و مسکن اختیار کند تا در قلمرو خانواده داخل شود و مرد مسئولیت هر دو را به طور مساوی و با رعایت عدالت متحمل گردد، این چیزی است که اسلام را به تشریح چند همسری فراخوانده است، خداوند سبحان می فرماید:

«فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنی و ثلاث و رباع» نساء/۳

پس آن کس از زنان را که شما را نیکو و مناسب است به نکاح خود درآرید؛ دو یا سه یا چهار.

طبیعی است که زن اول از اینکه شوهرش زن دیگری اختیار کرده دچار رنجش شود، ولی این رنجش در برابر انحراف مرد و فروپاشی خانواده از ریشه، آسان تر و تحمل پذیرتر است. غرب اگر چه علیه قانون تعدد زوجات بوق و کرنا برداشته، اما در واقع روشی همسو با این قانون اما به شکلی زشت برگزیده، بدین گونه که به یک زن قانونی اکتفا کرده است، در حالی که روابط جنسی مرد با زنان بسیاری را در خارج از چهارچوب خانواده مجاز شمرده و به یکی هم بسنده نکرده است.

نظام خانواده در غرب رو به اضمحلال و فروپاشی دارد، و سبب آن جز خیانت مرد به زن با برقرار کردن روابط جنسی با زنان دیگر نیست، که پیامد آن هم چیزی جز از دست دادن اطمینان و نابودی روابط عاطفی میان آنها نیست که به گسستن پیوندهای قانونی و رفتاری خانوادگی می انجامد.

و اما در مورد مسئله برابری زن با مرد ما بی نیاز از پاسخگویی هستیم، زیرا مجاز شمردن چند شوهر برای زن، ستون نسب را می شکند و خانواده را نابود می سازد و بیماری های گونه گون را موجب می شود و روابط زن و مرد را از بن تباه می کند و جامعه را به محیط آماده ای برای زنا و فحشا بدل می کند. بدین سان راز مجاز شمردن چند همسری و نه چند شوهری از سوی اسلام دانسته می شود.



۳. زدن زن به هنگام نشوز

از جمله اشکالات مطرح شده در باب حقوق زن در اسلام این است که به مرد اجازه داده شده است که زنش را هنگام نافرمانی، اگر از راه نصیحت و موعظه و جدا کردن بستر، راضی به بازگشت نشد بزند، خداوند می فرماید:

«و اللاتی تخافون نشوزهنّ فعظوهنّ و اهروهنّ فی المضاجع و اضربوهنّ فانّ اطعنکم فلاتبغوا علیهنّ سبیلاً إنّ الله کان علیاً کبیراً» نساء/ ۳۴

و زنانی که از نافرمانی آنها بیمناکید باید نخست آنان را موعظه کنید و از خوابگاه آنان دوری گزینید، و آنان را بزنید، چنانچه طاعت کردند دیگر حق ستمی ندارید که همانا خدا بلندمرتبه و بزرگ است. حقیقت آن است که این اشکال، از نیندیشیدن در مضمون این آیه و در منظور از تجویز زدن برخاسته، آیه درباره زنی سخن می گوید که نشوز کرده و حقوق شوهرش را سلب نموده و بی آن که مرد حقوق او را تزییع نماید انسانیت مرد را مورد اهانت قرار داده است، در چنین فضای آکنده از سرکشی زن بر مرد با وجود رفتار نصیحتگرانه و موعظه آمیز مرد و یا جدا کردن بستر در مرحله بعد، برای مرد چاره ای نمی ماند جز آن که زن را به آرامی مورد تنبیه بدنی قرار دهد تا وی از نافرمانی ای که عصیان علیه انسانیت مرد است و صفای فضای خانوادگی را گل آلود کرده است، دست بردارد.

بدین گونه اولاً روشن شد که بحث درباره زنی نیست که مقهور مرد شده و مورد ظلم او قرار گرفته و برای دفاع از حق و کرامت خود دست به دفاع زده است، بلکه سخن درباره زنی است که مرد، تمامی حقوق او را ایفا کرده است اما بر حقوق مرد طغیان کرده و بنای تمرد نهاده است.

و ثانیاً مراد از ضرب، ضربی است نه چندان سخت یا خونین، بلکه مراد ضربی است که زن را بترساند و موجب شود او از نافرمانی خود دست بردارد، امام باقر(ع) ضرب در این آیه را به زدن با چوب مسواک تفسیر فرموده است. (مجمع البیان)

این حالت، نوعاً کمیاب است، و کم اتفاق می افتد که دو راه حل اول مثمر واقع نشوند، و بر فرض رسیدن کار به این مرحله، ضرب نباید خیلی سخت باشد و غرض از آن انداختن ترس است در دل زن تا دست از سرکشی بردارد. امام باقر(ع) از پیامبر خدا(ص) روایت کرده است که: «آیا یکی از شمایان زنش را می زند و سپس او را در آغوش می گیرد؟»

در پایان توجه شما را به سخن ارجمندی از پیشوای حکیم دانای به درد و درمان جامعه، یعنی امام علی بن ابی طالب(ع) جلب می کنم؛ آنجا که می گوید:

«و لاتملک المرأة من امرها ما جاوز نفسها، فإن المرأة ریحانة و لیست قهرمانة.» (نهج البلاغه، نامه

(۳۱)

امور مربوط به زن را چندان به اختیار او مسپار که از (توان و طاقت) او درگذرد، که زن گل است و نه قهرمان. پس باید با زن چنان رفتار کنیم که گیاهی است خوشبو نه پهلوان، و از او چیزی بخواهیم که از موجودی ظریف چون گل سرخ بهاری، که تاب تحمل باد گزنده و گرمای پژمرنده را ندارد می خواهند.

\* این مقاله در سفر نویسنده به دانشگاه «جرش» اردن هاشمی در تاریخ محرم ۱۴۱۹ قمری به صورت سخنرانی ایراد شده و در مجموعه مقالات ایشان با عنوان «رسائل و مقالات» صفحه ۵۰۹-۵۲۲ درج گردیده است. همچنین برگردان آن به زبان فارسی از سوی فصلنامه پژوهشهای قرآنی انجام شده است.